

Investigation and analysis of "linguistic texture" and "sentence construction" in Molavi's Ghazalyat with an approach to Palmer's Views

Zahra Ziafati Bagherzadeh¹, Hamidreza Soleymanian², Reza Ashrafzadeh³, Mohammad Faghiri⁴

Abstract

Semantics is in the search of discovering and finding the meanings in the speaker. To reach this meaning and concept, various layers are considered, of which words, sentences and linguistic context are of great importance. Molavi has reflected many meanings in his poems in the Ghazalyat of Shams. These meanings can be extracted by using the capabilities of semantics and he examined the main methods of Molavi in explaining such meanings. This research has been written based on library sources and a descriptive-analytical method. To provide a more detailed analysis of Molavi's sonnets, Palmer's views on semantics have been used. The results of the research show that the meaning in Shams's poems in the field of sentence construction encompasses components such as rules of semantic composability, propositional logic and analytical and composite reality. It was also found that the reality from Molavi's point of view was of a mixed type, and this is due to his approaches in connection with the extreme praise of the beloved. From the point of view of linguistic context, the category of coexistence and coming together of words has been more prominent than the other components.

Keywords: Molavi's Ghazalyat, semantics, Palmer, sentence, word, linguistic context

References

Books

1. Ahmadi, Babak, (2008), from visual signs to text (toward the semiotics of visual communication), 10th edition, Tehran: Markaz.
2. Ekhtiar, Mansour, (1969), Semantics: The Treasure of Language Learning and Linguistics, Tehran: University of Tehran.
3. Bateni, Mohammadreza, (1992), description of the grammatical structure of the Persian language, Tehran: Amirkabir.
4. Palmer, Frank, (2005), A New Look at Semantics, translated by Korosh Safavi, 4th edition, Tehran: Markaz.
5. Dirk, Girerts, (2013), theories of lexical semantics, translated by Korosh Safavi, Tehran: Maharat (Allameh Tabatabayi University).
6. Rahimi, Sima, (2019), Allegorical meaning in Molavi's Masnavi: cognitive semantics of Masnavi parables based on the theory of mind, Tehran: Bid.
7. Safavi, Korosh, (2000), an introduction to semantics, Tehran: Sureh Mehr.
8. Fotohi, Mahmoud, (2012), stylistics of theories, approaches; Methods, Tehran: Sokhan.
9. Fazilat, Mahmoud, (2005), Semantics and Meaning in Language and Literature, Kermanshah: Taq Bostan Publications.
10. Molavi, Jalaluddin Mohammad, (1984), Kollyat Shams (Diwan Kabir), with corrections and margins by Badi al-Zaman Foroozanfar, 3 edition, Tehran: University of Tehran.

Articles

1 PhD Candidate, Department of Persian Language and Literature, Ferdows Branch, Islamic Azad University, Ferdows, Iran. z.ziafati.bagherzadeh@gmail.com

2 Assistance Professor, Department of Persian Language and Literature, Torbat Heydariyeh Branch, Islamic Azad University, Torbat Heydariyeh, Iran. (Corresponding Author) hsoleimanian@yahoo.com

3 Professor, Department of Persian Language and Literature, Mash'had Branch, Islamic Azad University, Mash'had, Iran.

4 Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Shahid Mofatteh Campus, Tehran, Iran. MohammadFaghiri52@gmail.com

11. Ale-Boyeh Langroudi, AbdulAli and Nazari, Alireza, (2012), "The combination of words and its role in the coherence of Nahjol-Balagheh sermons", Religious Literature Magazine, Vol 1, No 3, pp. 25-46.
12. Bakhshi, Ali and Edrisi, Hadi and Sainy, MohammadHosein & Moradi, Hosein, (2020), "Examination and analysis of the concept of Teysir in Masnavi and Ghazalyat of Shams by Rumi and comparing it with the opinions of Islamic jurisprudence". Comparative Literature Quarterly, Vol4, No14, pp. 140-160.
13. MahalMani, Ahmad and Ebrahimi Ouzineh, Abolfazl & Narimani, Soosan, (2023), "Comparative study of the two concepts of predestination and discretion with an emphasis on the spiritual Masnavis of Rumi and Attar's poems". Comparative Literature Quarterly, Vol 7, No 25, pp. 243-271.
14. Rasouli, Pegah and Ojag Alizadeh, Shahin and Emami, Fatemeh, (2022), "Semiotic-Semantic Analysis of the Tale of Parrot and Merchant from Molavi's Masnavi", Chapter of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts, Vol 14, No 53, pp. 294-313.
15. Ravanbakhsh, Mahnaz and Ojag Alizadeh, Shahin and Emami, Fatemeh, (1402), "Analysis of the Semantic Symbolism of the Masnavi in the Tale of the Baghdadi Man", Mystical and Mythological Literature, Vol 19, No 73, pp. 109-131.
16. Mohammadi, Yadullah and Gorji, Mustafa and Parsa, Ahmad, (2014), "Lyric Symbolism of Molavi", Mystical Studies Magazine, No. 21, pp. 147-180.

بررسی و تحلیل «بافت زبانی» و «ساخت جمله» در غزلیات مولوی با رویکرد به آراء پالمر

سیده زهرا ضیافتی باقرزاده^۵، حمیدرضا سلیمانیان^{۶*}، رضا اشرفزاده^۷، محمد فقیری^۸

چکیده

معناشناسی در جست‌وجوی کشف و پیدایی معانی موجود در سخن گوینده است. برای رسیدن به این معنا و مفهوم، لایه‌های گوناگونی مورد نظر قرار می‌گیرد که در این بین، واژه، جمله و بافت زبانی از اهمیت بالایی برخوردار است. مولوی در غزلیات شمس، معانی بسیاری را در سروده‌های خود انعکاس داده است. با بهره‌گیری از ظرفیت‌های معناشناسی می‌توان این معناها را استخراج کرد و اصلی‌ترین شگردهای مولوی در تشریح معنا را مورد بررسی قرار داد. این پژوهش با استناد به منابع کتبخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی نوشته شده است. برای ارائه تحلیل‌های دقیق‌تر از غزلیات مولوی، از آراء پالمر در ارتباط با معناشناسی استفاده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که معنا در غزلیات شمس در حوزه ساخت جمله، مؤلفه‌هایی چون: «قواعد ترکیب‌پذیری معنایی؛ منطق گزاره‌ای؛ واقعیت تحلیلی و ترکیبی» را دربرمی‌گیرد. همچنین مشخص شد که واقعیت از نگاه مولوی، از نوع ترکیبی بوده و این امر با توجه به رویکردهای او در ارتباط با ستایش افراطی معشوق، بدیهی به نظر می‌رسد. از دید بافت زبانی، مقوله هم‌نشینی و باهم‌آیی واژه‌ها از مؤلفه‌های دیگر برجسته‌تر بوده است.

کلیدواژه‌ها: غزلیات مولوی، معناشناسی، پالمر، جمله، واژه، بافت زبانی.

۵ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فردوس، دانشگاه آزاد اسلامی، فردوس، ایران، z.ziafati.bagherzadeh@gmail.com
 ۶ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران. (نویسنده مسئول) hrssoleimaniyan@yahoo.com
 ۷ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
 ۸ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید مفتاح، تهران، ایران، MohammadFaghiri52@gmail.com

۱. مقدمه

اصلی‌ترین کاربرد زبان، انتقال پیام به مخاطب است و از طریق ظرفیت‌های این ابزار، بخش عمده‌ای از مضامین فرهنگی، آداب و رسوم، افکار و اندیشه یک گروه انسانی انتقال پیدا می‌کند. از دید زبان‌شناسی شناختی، زبان مضمون‌های شناختی و نظام ادراکی را بازتاب می‌دهد. در این رویکرد، معنا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چامسکی در کتاب ساخت‌های نحوی، نگاهی دیگر به زبان دارد. او زبان را مجموعه‌ای (محدود یا نامحدود) از جمله‌ها می‌داند که از نظر طول محدود هستند و از مجموعه‌ای عناصر محدود تشکیل شده‌اند. (ر.ک: فضیلت، ۱۳۸۵: ۱۱) بنابراین، جمله‌ها که هر کدام از اجزاء مشخصی شکل یافته‌اند، در کنار هم مجموعه‌ای قاعده‌پذیر به نام زبان را پدید می‌آورند. آنچه در بررسی‌های مرتبط با زبان اهمیت پیدا می‌کند، مسئله نوزایی و ایستا نبودن زبان و قواعد آن است. این را باید در نظر داشت که زبان، پدیده‌ای زنده و پویا محسوب می‌شود و صرفاً به این دلیل که مانند نوع بشر، نشانه‌های زیستی ندارد، نباید مرده انگاشته شود. «منظور از نوزایی زبان به عنوان یک نظام ارتباطی این است که زبان برای تولید و درک زنجیره‌های تازه و در نتیجه برای مبادله پیام‌های تازه، توانایی نامحدودی دارد» (باطنی، ۱۳۷۱: ۹) و همواره در حال بروزرسانی خود است. آنچه در تمدن بشری روی می‌دهد بر جریان نوزایی زبان اثر می‌گذارد و تغییرات جزئی یا کلان در تمدن‌ها باعث ایجاد دگرگونی‌های کم یا زیاد در زبان آن تمدن می‌شود.

یکی از خویشتکاری‌های زبان این است که میان لفظ و معنا ارتباط برقرار می‌کند. در نتیجه، زبان زمانی می‌تواند رسالت خود را به درستی انجام دهد که این فرایند (پیوند آوا و معنا) دچار اختلال نشود. اصطلاح معنا در دوران معاصر، از دید زبان‌شناسان برجسته شده و توضیحات و نظریه‌های متنوعی را برای آن شرح داده‌اند. معناشناسی ذیل مجموعه زبان‌شناسی توصیفی و ساختگرا قرار می‌گیرد و در آن، واژه‌ها در انتقال معنا بررسی و کاویده می‌شوند. به عبارت دیگر، معناشناسی را باید شیوه‌ای نوین به حساب آورد که برآیند آن، کشف و پیدایی معنای جدید در متن از طریق بررسی واژه‌هاست. مؤلف کتاب *از نشانه‌های تصویری تا متن* باور دارد که زبان‌شناسی مطالعه علمی زبان است و در واقع، یکی از الزامات اساسی، اجرایی بودن زبان‌شناسی است. حال اگر معنی‌شناسی را بخشی از زبان‌شناسی بدانیم، پس میزان علمی بودن آن هم نباید کمتر از زبان‌شناسی باشد. در واقع، یکی از شرایط اساسی علمی بودن یک مطالعه این است که بررسی صحت و سقم مطالب باید از طریق مشاهده صورت پذیرد. تعمیم این نکته به آواشناسی امری بسیار ساده است؛ زیرا ما دقیقاً می‌توانیم آنچه را که اتفاق می‌افتد، مشاهده کنیم یا به صحبت‌های افراد گوش دهیم. (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۸: ۲۶) معناشناسان در تلاش هستند از این راه به تاریخ دگرگونی واژه‌ها پی ببرند و گفتمان و فرهنگ حاکم بر آن را بررسی کنند. افزون بر این، سعی می‌شود اثرگذاری مسائلی مانند: صرف، اشتقاق، نحو و بلاغت بر ساختار درونی متن خلق شده تشریح گردد.

به‌طور کلی اعتقاد زبان‌شناسان این است که معنی‌شناسی جزء زبان‌شناسی است. در درون زبان‌شناسی نیز دو تقسیم‌بندی وجود دارد: یکی جنبه فیزیکی که در آن اصوات و کلمات مطالعه می‌شود. (آواشناسی و سازه‌شناسی یا صرف) و دیگر جنبه‌های غیرفیزیکی مثل معنی‌شناسی که در آن، روابط میان کلمات و معانی آن‌ها بررسی می‌شود. (ر.ک: اختیار، ۱۳۷۰: ۱۶) شاعران و نویسندگان از ابزار زبان برای انتقال معنا استفاده می‌کنند. در شعر غنایی، احساسات و عواطف شخصی گوینده بازگو می‌شود و اگر حاوی معانی و اندیشه‌های مختلفی باشد، این معانی و اندیشه‌ها در خدمت بیان عواطف شاعر قرار دارند و هدف محوری و غرض اصلی شاعر، تبیین آن اندیشه‌ها و معانی برای مخاطب نیست.

استفاده از ظرفیت‌های معناشناسی در زمینه تفسیر سروده‌های عرفانی در میان شرق‌شناسان از اعتبار و مقبولیت برخوردار است و سال‌ها از کاربرت میانی معناشناسی برای تشریح دیدگاه‌های ادیبان عارف‌مسلک می‌گذرد. بر این پایه، ضروری و بدیهی است که از معناشناسی به‌عنوان روشی جدید برای خوانش آثار ادبی-عرفانی استفاده شود.

۱-۱- بیان مسئله

مولوی از جمله شخصیت‌های برجسته ادبی است که در گونه‌های غنایی و عرفانی که با مسأله احساس و شناخت گره خورده‌اند، هنرنمایی کرده و اشعار درخور توجهی خلق نموده است. او «را می‌توان از شگفتی‌های تاریخ عرفان و تصوف برشمرد». (محل‌مانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۵۰) عارفانی چون او پیوسته سعی کرده‌اند مضمون‌های شناختی و ذهنی لحظه-های ناب عرفانی را با زبان ویژه خود بازنمایی کنند و هرچند ناقص، شمه‌ای از تصاویر عرفانی را برای شنونده‌ها شرح دهند تا با دریای شناخت و معرفت آشنا شوند.

در این پژوهش سعی شده است مفاهیم و مباحث اساسی علم معنی‌شناسی برای تحلیل رویکردهای مولوی در غزلیات شمس استفاده شود تا ارتباط میان لفظ و معنا در اثر او مشخص گردد و معنا در لایه‌های واژه، جمله و بافت زبانی در غزلیات شمس بازنمایی شود. «مولوی یکی از شاعران بزرگ فارسی‌زبان است که دیدگاه‌های اصلی خود را درباره مسأله گوناگون در مثنوی معنوی و غزلیات شمس بازتاب داده است» (بخشی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۴۲). شاعر سعی کرده است در این اثر، با عنایت به منابع فکری بسیاری که از آن‌ها اثر پذیرفته است، ذهن شنونده را وارد وادی‌های بسیاری کند و زمینه‌های انقلاب-های فکری و رفتاری را در آن‌ها به وجود بیاورد. معانی در غزلیات شمس به قدری با عاطفه و احساس پیوند خورده‌اند که گویی می‌رقصند و در حرکت هستند. با توجه به این توضیحات، مسأله اصلی در تحقیق حاضر، شناخت و کشف راه‌های تبیین معانی مندرج در غزلیات شمس از طریق بررسی جمله و بافت زبانی است. مولوی از ظرفیت‌های کلمات، جمله‌ها و قاعده‌های زبانی استفاده می‌کرد تا در نهایت بتواند پیام خود را در بهترین حالت به مخاطب ارائه کند و در عین حال که از احوال درونی خود سخن می‌گوید، معانی انتزاعی مورد نظر خود را هم برای مخاطبان شرح می‌دهد. بنابراین، بدیهی است که معانی قابل توجه بسیاری در این گنجینه عرفانی و شناختی جای گرفته باشد. سؤالات اصلی پژوهش عبارتند از:

- کدام یک از مؤلفه‌های بافت زبانی در غزلیات شمس منعکس شده است؟

- روابط منطقی میان واژه‌های جملات، منجر به ایجاد چند نوع واقعیت در غزلیات شمس شده است؟

۱-۲- روش پژوهش

این پژوهش با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی تدوین شده است. در این پژوهش، ابتدا همه بیت‌های کتاب غزلیات شمس که مصداق‌هایی از معناشناسی را در خود دارند، مشخص گردیده، شواهد و اسناد دسته‌بندی ذیل سرعنوان‌های آراء فرانک پالمر دسته‌بندی و تحلیل شده‌اند. به عبارتی، در این پژوهش تلاش شده است تا معناپردازی مولوی در غزلیات شمس با رویکرد به دیدگاه‌های زبان‌شناسانه پالمر تحلیل شود. جامعه آماری پژوهش، کتاب غزلیات شمس از مولوی است. حجم نمونه تحقیق نیز، شامل آن بخش از ابیاتی است که نمود مؤلفه‌های مربوط به بافت زبانی و ساخت جمله در آن‌ها برجسته است.

۱-۳- پیشینه پژوهش

تاکنون در هیچ تحقیقی با کاربست آراء پالمر، غزلیات شمس از دریچه معنی‌شناسی بررسی نشده و دسته‌بندی‌هایی که در بحث اصلی مقاله ذکر شده است، نوآوری دارد و مسبوق به سابقه نیست. با این حال، در پژوهش‌های گوناگونی به آثار مولوی از دریچه معناشناسی پرداخته شده است که به مهم‌ترین آن اشاره می‌شود: روانبخش و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله «واکاوی نشانه معناشناسی مثنوی معنوی در حکایت مرد بغدادی» به این نتیجه رسیده‌اند که مولانا با برهم زدن قواعد ثابت نشانه‌ها، شکل تعینی گفتمان را متحول می‌سازد و جریان معانی را از وضعیت یک‌نواخت و برنامه‌محور به وضعیتی سیال و پرتلاطم تبدیل کرده و دنیایی جدید از نشانه‌ها و معانی به تصویر می‌کشد.

رسولی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل نشانه- معنانشناختی حکایت طوطی و بازرگان از مثنوی معنوی مولانا» به این نتیجه رسیده است که طوطی فاعل کنشی - شوشی، در مرتبه‌ای فراتر از یک مرغ معمولی آنقدر بالا می‌رود که با فاصله گرفتن از مادیات، به مرغ جان و راهبر مبدل گشته و در راستای وحدت الهی متعالی می‌گردد و بازرگان فاعل کنشی در مواجهه با تنش عاطفی عمیق، دگرگون شده و در گسست با خود در مسیر سعادت گام برمی‌دارد و به شناخت شهودی می‌رسد.

رحیمی (۱۳۹۹) در کتاب خود با عنوان معنای تمثیلی در مثنوی مولوی: معنانشناسی شناختی تمثیل‌های مثنوی بر اساس نظریه ذهن به این توضیحات اشاره کرده است که نظریه آمیختگی مفهومی که در کتاب ذهن ادبی از مارک ترنر در تحلیل تمثیل به کارگرفته شده است، زیرمجموعه‌ای از نظریات شناختی است که با مطالعه ذهن و زبان انسان، به نقش تعاملات جسمانی با جهان خارج در فرایند مفهوم‌سازی و درک او از مفاهیم می‌پردازند.

محمدی و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله «نشانه‌شناسی غزلی از مولانا» به این نتیجه رسیده‌اند که وجود واژه‌های آتش، جام، حاجب، هامش، خورشید، رحمت، رنگ، زندان، ساقی، سکر، طالب، عقل، علم، کین، مست و مفتاح به‌عنوان نشانه‌های عرفانی و قافیه میانی، مجاز و اغراق، زنجیره‌های باهم‌آیی، غلبه وجه تفسیری، بهره‌گیری خنرمندانه از محور عروضی و غنای موسیقی کناری به‌عنوان بخشی از نشانه‌های ادبی در این غزل دیده می‌شود.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- بررسی ساخت جمله در غزلیات مولوی با رویکرد به آراء پالمر

۲-۱-۱- قواعد ترکیب‌پذیری معنایی

منظور از قواعد ترکیب‌پذیری معنایی، «مجموعه‌ای از قواعد است که معنی واژه‌های قاموسی را با یکدیگر ترکیب می‌کند ... ترکیب در اینجا تحت عنوان امتزاج مطرح می‌گردد و معانی با برچسب گونه‌های معنایی عنوان خواهند شد» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۷). امتزاج «نوعی ترکیب نشانه‌ها و شاخص‌ها به شمار می‌آید» (همان: ۱۷۷). با کاربست این قاعد، گذر از معنی واژه به معنی جمله انجام می‌شود. در واقع، معنای قاموسی واژه‌ها دست‌خوش تغییراتی می‌شود تا معنایی جدید در قالبی جدید (جمله) شکل بگیرد.

مولوی در بیت‌های زیر، در ابتدا موقعیت دستوری عناصر قاموسی درون جمله را مشخص و صفت یا قید یا اسم یا فعل بودن آن را در جمله تعیین می‌کند. در واقع، او دو یا چند واژه را در کنار هم قرار داده و یک گروه اسمی را شکل داده است. این واژه‌ها هر کدام چند معنا دارند، ولی وقتی با هم قرار می‌گیرند بخشی از معناها باقی می‌ماند و دیگر معنا حذف می‌شوند. این‌گونه است که گونه‌های معنایی با کنار هم قرار گرفتن، جمله‌ای قاعده‌مند تولید می‌کنند. یعنی جمله‌ای که می‌توان برداشتی از آن داشت. در بیت‌های زیر به چند مورد اشاره می‌شود:

خلق نجاتی به معنی موجود نجات‌یافته است. پیش از اعمال قواعد ترکیب‌پذیری معنایی و امتزاج، خلق دو معنا داشته است: الف) توده مردم ب) آفریدن. زمانی که این واژه با واژه «نجاتی» ترکیب می‌شود، معنای دوم آن به واسطه امتزاج، بی- اعتبار می‌شود تا جمله‌ای قاعده‌مند پدیدار شود:

بهار آمد بهار آمد رهیده بین اسیران را به بستان آ، به بستان آ، ببین خلق نجاتی را
(همان: ۸۲۶)

خوش‌دم بی‌پایان به معنی خوش‌سخن ابدی و کنایه از خداوند است. از واژه خوش‌دم، دست‌کم سه معنی به دست می‌آید: الف) کسی که صدای خوبی دارد ب) کسی که نفس و جسمی سالم دارد ج) کسی که نیکو سخن می‌گوید. هنگامی که ترکیب و امتزاج میان «خوش‌دم و بی‌پایان» صورت می‌گیرد، با توجه به معنا و کلیت جمله، معانی «الف» و «ب» از خوش-دم ساقط می‌شود و معنی «ج» به واسطه امتزاج با واژه «بی‌پایان»، گونه معنایی جدیدی را خلق می‌کند.

خاموش سخن می‌ران، زان خوش‌دم بی‌پایان تا چند سخن‌سازی، تو زین دم بشمرده
(همان: ۱۳۲۹)

شه لأبالی به معنی شاهی که در قید هیچ چیز نیست. کنایه از خداوند است. شاه دارای چند معناست: الف) صاحب قدرت در محدوده جغرافیایی ب) بزرگ‌تر و برتر از دیگران. همچنین، لأبالی به معنی «بی‌قید و بند» و «بی‌کار» است. قطعاً ترکیب و امتزاج این دو واژه با هم، معانی زیادی را در ذهن شنونده پدیدار می‌سازد. با این حال، مولوی، نشانه‌هایی را در بیت ذیل می‌آورد که مخاطب با حذف برداشته‌های متنوع، تنها به یک معنی استناد می‌کند و آن را رمزی از خداوند می‌داند:

همتی دار عالی، کان شه لأبالی غیر انبار دنیا، دارد انبار دیگر

(همان: ۱۱۵۴)

در بیت ذیل، هوایی گشتن به معنی به آسمان رفتن و به معنایی دگرگونی حال روحی است. «هوایی» معانی گوناگونی را به ذهن متبادر می‌سازد. از جمله: «آسمانی»، «هوا به معنی اکسیژن»، «حرکت به سمت بالا» و از سوی دیگر، «گشتن» نیز دارای چند معنی است. از جمله: «شدن»، «به گردش رفتن» و مولوی با امتزاج این اسم و فعل، گونه معنایی جدید ساخته و یکی از برداشته‌های خود را در جمله ذیل آورده است:

همه چون ذره روزن ز غمت گشته هوایی همه دُردی‌کش و شادان که تو در خانه مایی

(همان: ۱۰۴۸)

گنجیدن به معنی با ارزش شدن است. البته این معنا مسبوق به سابقه نیست. گنج به معنی گوناگونی در زبان فارسی به کار می‌رود. از جمله به معنی «شیء باارزش»، «ثروت»، «دفینه» و شاعر با افزودن پیشوند «ب» و پسوند «یدن» سعی کرده است برداشت منحصر به فرد خود را از «گنجیدن» خلق کند:

قراضه کیست پیش شمس تبریز که گنج زر بیارد یا بگنجد

(همان: ۶۷۲)

پوستین گردانیدن به معنی تغییر حالت دادن است. مصدر «گردانیدن»، معانی گوناگونی دارد. از جمله: الف) چرخاندن ب) تغییر دادن. در بیت ذیل، مولوی دست به ابتکار زده و به واسطه امتزاج این فعل با واژه «پوستین»، معنای «الف» را نادیده گرفته و با استناد به معنای «ب»، عبارتی جدید آفریده است:

عشق گردانید با او پوستین می‌گریزد خواجه از شور و شرش

(همان: ۶۷۲)

سخن ماندن به معنی سخن را به پایان رساندن است. از «ماندن» دست‌کم دو معنی به دست می‌آید: الف) ایستادن ب) باقی ماندن. مولوی در بیت ذیل، ماندن را با سخن ترکیب کرده و با گذر از معنای قاموسی واژه «ماندن»، گونه معنای جدیدی خلق کرده است:

نقد سخن را بمان، سکه سلطان بجو کای زر کامل‌عیار، نقد تو از کان کیست؟

(همان: ۴۶۷)

۲-۱-۲- منطق گزاره‌ای

در منطق گزاره‌ای سه قسمت مورد نظر است: محمول، قضیه و موضوع. «معنی یک جمله را قضیه می‌گوییم ... قضیه خود به دو جزء محمول و موضوع تقسیم می‌شود. محمول‌ها عناصر موجود در جمله را به یکدیگر مرتبط می‌سازند و معمولاً فعل جمله را شامل می‌شوند. موضوع‌ها نیز عناصری هستند که به یکدیگر مرتبط می‌گردند و معمولاً اسامی موجود در جمله را شامل می‌شوند» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۸۳). در ارتباط با موضوع‌ها باید گفت که نظم خاصی دارند و بر اساس فرمول کار می‌کنند. «مسئله مهم و بدیهی در [قضیه] نظم خاص موضوع‌هاست. بدین ترتیب که فرمول *Mary loves John*، *John*، *Mary* طبعاً از مفهوم دیگری یعنی *Mary loves John* برخوردار است» (همان: ۱۸۳).

نمودار ۱. قضیه، محمول و موضوع

قضیه



موضوع موضوع محمول

بر اساس این فرمول، غزلیات مولوی به صورت ذیل، تحلیل می‌شود:

ای دل ز کجا رسید این دم ای دل ز کجاست این طپیدن؟!
(مولوی، ۱۳۶۳: ۷۲۱)

محمول: به جایی رسیدن و تپیدن / موضوع: دل / قضیه: شور و شوق فراجسمانی.

هر زمانی نقش می‌شد نعت احمد بر صلیب سرّ وحدت می‌شنیدند آشکارا از وثن
(همان: ۷۳۴)

محمول: شنیدن سر وحدت / موضوع: احمد / قضیه: یگانگی پیامبر اسلام.

چو اسم شمس دین اسما تو دیدی خلاصه او است در اشیاء تو دیدی
(همان: ۱۰۰۷)

محمول: دیدن حقیقت / موضوع: شمس‌الدین / قضیه: حقانیت شمس‌الدین:

صیاد جهان فشاند شه دانه آن را تو ز سادگی عطا دیدی
چون مرغ سلیم سوی او رفتی دام و دغل و فن و دغا دیدی
(همان: ۱۰۱۱)

محمول: به جایی رسیدن و تپیدن / موضوع: صیاد و مرغ سلیم / قضیه: فریبندگی دنیا.

رو رو که ازین جهان گذشتی وز محنت و امتحان گذشتی
ای نقش شدی به سوی نقاش وی جان سوی جان گذشتی
(همان: ۱۰۲۰)

محمول: گذشتن از جان و جهان / موضوع: نقاش و جان / قضیه: پرهیز از دنیاگرایی.

چه جمال جانفزایی که میان جان مایی تو به جان چه می‌نمایی تو چنین شکر چرایی
(همان: ۱۰۵۸)

محمول: خود را نمودن / موضوع: معشوق / قضیه: زندگی بخشی معشوق.

گر فلاطون را هنر نفریفتی نوحه کردی بر هنر بگریستی ...
کشتی اندر بحر رقصان می‌رود گر بدیدی این خطر بگریستی ...
رستم ار هم واقفستی زین ستم بر مصاف و کر و فر بگریستی
(همان: ۱۰۷۱)

محمول: فریب خوردن / موضوع: افلاطون، رستم / قضیه: نکوهش فلاسفه.

ای عشق چون درآیی در لطف و دلربایی دامان جان بگیری تا یار می‌کشانی
(همان: ۱۰۸۷)

محمول: دامان کشیدن و دلربایی کردن / موضوع: عشق / قضیه: خوشایند بودن عشق.

شاهی شنیده‌ای چو خداوند شمس دین تبریز مثل شاه تو جایی بدیده‌ای
(همان: ۱۱۰۴)

محمول: شاه بودن / موضوع: شمس دین / قضیه: اعتبار مرشد مولوی.

از دید پالمر، «منطق گزاره‌ای این امکان را به دست می‌دهد تا از طریق واژه به جمله گذر کنیم؛ زیرا در چنین نظریه‌ای فرمول هر واژه معمولاً بخشی از فرمول تمامی جمله را تشکیل می‌دهد» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۸۹). پس، منطق گزاره‌ای راهی برای رسیدن به جمله و البته، یافتن معناست. در غزلیات مولوی هم این شرایط به روشنی دیده می‌شود. همه رویکردهای شاعر در حوزه‌های عرفانی، شناختی، دینی، اخلاقی تبیین می‌شود و محمول‌ها، موضوعات و قضایا زمانی که در کنار هم قرار می‌گیرند، معانی مورد نظر شاعر بازتاب پیدا می‌کنند.

لاله‌ستان‌ست از عکس تو هر شوره‌ای عکس لبت شهد ساخت تلخی هر غوره‌ای
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۱۱۵)

محمول: لاله‌ستانی و شهدسازی / موضوع: تو / قضیه: شکوفایی بخشی معشوق حقیقی.

گنج دلت سر به مهر وین جگرت کان مهر ای تو شکم‌خوار چند در هوس روده‌ای
(همان: ۱۱۱۸)

محمول: هوس‌باز بودن / موضوع: دل / قضیه: خود را نشناختن.

مگو دگر کوتاه کن سکوت را همره کن نظر به شاهنشاه کن نظاره آن مه کن
(همان: ۱۱۲۷)

محمول: نگاه کردن / موضوع: شاهنشاه / قضیه: برتری معشوق.

فرشته‌ای کنمت پاک با دو صد پر و بال که در تو هیچ نماند کدورت بشری
(همان: ۱۱۳۱)

محمول: فرشته کردن / موضوع: فرشته / قضیه: پاک و مُزکی کردن.

هر نکته که از زهر اجل تلخ‌تر آید آن را چو بگوید لب تو، چون شکر آید
(همان: ۲۲۶)

محمول: تلخی و شکر / موضوع: تو / قضیه: خوش‌بینی معشوق.

به جان من به خرابات آی یک لحظه تو نیز آدمی، مردمی و جان داری
(همان: ۱۱۳۵)

محمول: جان داشتن / موضوع: خرابات / قضیه: مقدس‌انگاری خرابات.

۳-۱-۲- واقعیت تحلیلی و ترکیبی

روابط منطقی میان واژه‌ها منجر به ایجاد دو واقعیت تحلیلی و ترکیبی در جملات می‌شود. واقعیت تحلیلی بر مبنای روابط منطقی قرار دارد و واقعیت ترکیبی در ارتباط با پدیده‌های جهان خارج است. برای مثال، در جمله «تمام مجردها ازدواج نکرده‌اند»، واقعیت جمله از نوع منطقی و تحلیلی است؛ زیرا بستگی مستقیم به تعریف واژه «مجرد» و ارتباط آن با عبارت «ازدواج نکرده» دارد. در جمله «تمام مجردها بدبخت هستند»، واقعیت جمله (البته اگر بتوان آن را واقعیت دانست) به‌طور کامل به نوعی حقیقت مشهود درباره مجردها بستگی دارد و به هیچ روی، با استناد به معنای واژه‌های جمله نمی‌توان چنین واقعیتی را دریافت و برداشت کرد. چنین واقعیتی از نوع ترکیبی است. (ر.ک: پالمر، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

مولوی در غزلیات شمس در بیشتر موارد از واقعیت ترکیبی استفاده کرده است؛ زیرا برداشت شخص مولوی از موضوعی خاص است و عمومیت ندارد. دلیل این شیوه را باید به بیان و وصف او در حق معشوق خویش، شمس‌الدین مربوط دانست. موارد زیر به‌عنوان واقعیت‌های ترکیبی آورده می‌شود که در آن هیچ هماهنگی میان برخی واژه‌ها نیست و در بیشتر موارد، جنبه تخیلی دارد و در گستره علم بلاغت از آن با عنوان جان‌بخشی یا استعاره یاد می‌شود. مولوی زمانی که از این ترکیب‌ها بهره می‌گیرد، مخاطب را به چالش می‌کشد و او را به تکاپوی ذهنی وامی‌دارد؛ زیرا در صورت توجه صرف به روابط میان-

واژگانی، منظور شاعر دریافت نمی‌شود. در نتیجه، نبود تناسب بین واژه‌ها، مخاطب را به وادی معنا هدایت می‌کند تا با فرارفتن از واژه‌ها به معنای نهفته توجه نماید:
آواره بودن دل: واقعیت ترکیبی.

دل آواره اگر از کرمت بازآید قصه شب بود و قرص مه و اشتر و کرد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۱۹)

چمن رشک می‌ورزد: واقعیت ترکیبی

نمک و حسن جمال تو که رشک چمن است در جهان جز جگر بنده نمک‌سود نکرد
(همان: ۳۲۱)

آنکه می‌کشد، زنده می‌کند، واقعیت ترکیبی

آن شکر پاسخ نباتم می‌دهد وانک کشتستم حیانم می‌دهد
(همان: ۳۳۲)

دزد خونی بعد از کشتن، مقتول را کمال می‌بخشد: واقعیت ترکیبی.

دزد خونی بین که هرکس را که کشت خضر و الیاسی شد و هرگز نمرد
(همان: ۳۳۲)

دریا از ماهی می‌گریزد، ماهی نزد دریا خوار است، بحر مانند دایه است و ...: واقعیت ترکیبی.

مر بحر را ز ماهی دائم گریز باشد زیرا به پیش دریا ماهی حقیر باشد ...
بحرست همچو دایه ماهی چو شیرخواره پیوسته طفل مسکین گریان شیر باشد
(همان: ۳۴۶)

بکر و آبستن بودن درخت: واقعیت ترکیبی.

عجایبند درختانش بکر و آبستن چو مریمی که نه معشوقه و نه شو دارد
(همان: ۳۷۷)

بلا صیاد است: واقعیت ترکیبی.

همه کس را شکار کرد بلا عاشقان را بلا شکار بود
مر بلا را چنان به جان بخرند کان بلا نیز شرمسار بود
(همان: ۳۹۷)

شمس و قمر، ذی‌شعور هستند: واقعیت ترکیبی.

از لب یار شکر را چه خیر وز رخس شمس و قمر را چه خیر ...
گرچه نرگس نگران است به باغ از چمن نرگس تر را چه خیر؟
(همان: ۴۳۹)

فلک عزتمند است و زمین، خوار: واقعیت ترکیبی.

گهی خورشید را مانم گهی دریای گوهر را درون عز فلک دارم برون ذل زمین دارم
(همان: ۵۵۱)

شهری به نام عشق وجود دارد: واقعیت ترکیبی.

سفر کردم به هر شهری دویدم چو شهر عشق، من شهری ندیدم
(همان: ۵۷۸)

طلبمند بودن سایه واقعیت ترکیبی.

سایه زده دست طلب سخت در آن نور، عجب تا چو بکاهد بکشد نور خدایش به خدا

(همان: ۷۴)

۲-۲- بررسی بافت زبانی در غزلیات شمس با رویکرد به آراء پالمیر

۲-۲-۱- هم‌نشینی

زمانی که ما میان واژه‌هایی که در یک بیت شعر گرد هم آمده‌اند، ربطی معنادار پیدا می‌کنیم و بر اساس آن به تحلیل می‌پردازیم، بدان معناست که معانی قراردادی و از پیش تعیین‌شده در ذهن داریم و می‌خواهیم آن را به مخاطب هم انتقال بدهیم. «عامل تعیین‌کننده موارد باهم‌آیی، نه تنها معنی هر یک از واژه‌ها به صورت منفرد، بلکه قراردادهای موجود میان واژگان هم‌نشین آن‌ها نیز هست. به همین دلیل، ما به هیچ طریقی قادر به محدود ساختن موضوع هم‌نشینی در یک چهارچوب خاص نیستیم» (پالمیر، ۱۳۸۵: ۱۶۳). در بافت زبانی، واژه‌ها کنار هم قرار می‌گیرند و به آن سمت‌وسو می‌دهند. «بافت زبانی فضایی است که یک متن در آن شکل می‌گیرد. این فضا ممکن است مربوط به داخل زبان یعنی واژه‌ها، جمله‌ها یا عبارات قبل و بعد از آن واژه باشد که به آن بافت زبانی یا متنی می‌گویند» (دیانی و پرچم، ۱۳۹۷: ۱۰۴).

مولوی هم در بیشتر بیت‌های غزلیات از شگرد باهم‌آیی واژه‌ها استفاده کرده و بافت زبانی و فضای شعری خود را هدفدار نموده است. در ادامه به این هم‌نشینی‌های واژگانی و هدف‌های شاعر به صورت مختصر اشاره می‌شود:

رستخیز، رحمت و آتش، یادآور فضای آخرالزمانی و پادافراه آدمیان است:

ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه‌ها
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۹)

طایران قدس، بال و روحیانین، بیانگر جایگاه و مقام واقعی انسان‌ها هستند:

ای طایران قدس را عشقت فزوده بال‌ها در حلقه سودای تو روحانین را حال‌ها
(همان: ۴۹)

دعا، بنال، شبان، گنبد، هفت آسمان و صدا، بیانگر ارتباط‌گیری بنده با خدا به صورت پیوسته هستند:

چندان دعا کن در نهان، چندان بنال اندر شبان کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا
(همان: ۵۰)

آتش، عود و دود، بیانگر هیجان‌های درونی عاشق هستند:

ای دلبر و مقصود ما ای قبله و معبود ما آتش زدی در عود ما نظاره کن در دود ما
(همان: ۵۰)

سرو، چمن، لاله، سمن و گل، بیانگر طبیعت و لطافت عناصر و معرفت‌جویی آن است:

از سرو گویم یا چمن از لاله گویم یا سمن از شمع گویم یا لگن یا رقص گل پیش صبا
(همان: ۵۱)

در ارتباط با بافت زبانی باید در نظر داشت که شاعر برای تقویت بافت، ابتدا معنا را در نظر می‌گیرد و سپس، بر اساس معنا، واژه‌گزینی می‌کند. «بافت زبانی متن برحسب نیازی که مفهوم و موضوع همان بافت افتضا می‌کند، معنای واژگان را در قالب هم‌نشینی آن‌ها با دیگر واژگان تعیین می‌کند. همچنین، هم‌آیی از طریق ارتباطی که کلمات با یکدیگر دارند، در متن ظهور می‌یابد، به گونه‌ای که ممکن است واژه‌ای با واژه‌های مختلف در ارتباط باشد» (آلبویه لنگرودی و نظری، ۱۳۹۱: ۲۷). اگر آن‌گونه که معنی‌شناسی تاریخی- فقه‌اللغوی مورد نظر دارد، معنی یک واژه، نوعی مفهوم روان‌شناختی یا بازنمود ذهنی باشد، فرض بر این خواهد بود که انگار واژه‌ها صرفاً برچسب‌هایی برای نصب بر روی مواردی ذهنی و از پیش موجود نظیر افکار یا مفاهیم هستند. (ر.ک: دیرک، ۱۳۹۳: ۱۲۷) مولوی هم، پیوسته بر اساس معنا، واژه‌ها را انتخاب می‌کند و با توجه به ظرفیت‌ها یا برچسب‌های معناشناسانه هر واژه، آن را در غزلیات خود به کار می‌گیرد.

افغان، خون دیده، پیرهن بدریده و خون جگر، بیانگر درد و رنج ناشی از عشق هستند:

افغان و خون دیده بین! صد پیرهن بدریده بین خون جگر پیچیده بین، بر گردن و روی و قفا

(مولوی، ۱۳۶۳: ۵۲)

خورشید، گردون، تابش، آب، گل و ضیا، بیانگر نورانی بودن و معنویت معشوق هستند:

خورشید از رویش خجل گردون مشبک همچو دل
از تابش او آب و گل افزون ز آتش در ضیا
(همان: ۵۶)

بحر، خشک، دریا، ماهی، مرغان، دام، پرواز، پر و پا، بیانگر معرفت همه جانبه گوینده کلام و احاطه او بر محیط است:
نگفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی
مرو به خشک که دریای باصفات منم؟!
نگفتمت که چو مرغان به سوی دام مرو
بیا که قدرت پرواز پر و پات منم؟!
(همان: ۸۸۳)

دریا، کف، موج، آب، کناری و بحر، بیانگر تقابل و تضاد میان معرفت حقیقی و معرفت تصنعی است:

هیچ قراری نبود بر سر دریا کف را
زانکه کف از خشک بود لایق دریا نبود
زانکه دورنگی نبود در دل بحر احدی
کف همگی آب شود یا به کناری برود
زانکه قرارش ندهد جنبش موج مددی
نیک به نیکی رود و بد برود سوی بدی
(همان: ۱۱۹۴)

هوش، گوش، گفتار و اندیشه، بیانگر خلع سلاح شدن عاشق در برابر معشوق است:

بار دگر آن دلبر عیار مرا یافت
سرمست همی گشت به بازار و مرا یافت ...
امروز نه هوش است و نه گوش است و نه گفتار
کان اصل هر اندیشه و گفتار مرا یافت
(همان: ۹۹)

دوزخ، کافران، جنت، مؤمنان و سزا، بیانگر تضاد ماهوی میان نیکی و بدی است:

دوزخ جای کافران، جنت جای مؤمنان
عشق برای عاشقان، محو سزای نفس ما
(همان: ۷۰)

واژه‌های شه، اسب، سلطان، بنده، سلیمان و بجه، برای نشان دادن بزرگی یار خود است:

رسید آن شه رسید آن شه بیارایید ایوان را
فرورید ساعدها برای خوب کنعان را ...
بدم بی‌عشق گمراهی، درآمد عشق ناگاهی
بدم کوهی شدم کاهی برای اسب سلطان را
گر ترکست و تاجیکست بدو این بنده نزدیکست
چون جان با تن، ولیکن تن نبیند هیچ مر جان را
هلا یاران که بخت آمد گه ایثار رخت آمد
سلیمانی به تخت آمد برای عزل شیطان را
بجه از جا چه می‌پایی، چرا بی‌دست و بی‌پایی؟
نمی‌دانی ز هدهد جو ره قصر سلیمان را
بکن آنجا مناجات، بگو اسرار و حاجات
سلیمان خود همی داند زبان جمله مرغان را
(همان: ۷۲)

این واژه‌ها در بیت ذیل بیانگر عشق مولوی به مراد خویش است:

اگر نه عشق شمس‌الدین بدی در روز و شب ما را
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را
بت شهوت برآوردی دمار از ما ز تاب خود
اگر از تابش عشقش نبودی تاب و تب ما را
نوازش‌های عشق او، لطافت‌های مهر او
رهانید و فراغت داد از رنج و نصب ما را
(همان: ۷۶)

وقتی شاعر، خوشه‌های واژگانی مرتبط با یک خانواده را می‌آورد، این بدان معناست که او می‌خواهد حرفی و سخنی را بیان کند. «هم‌آیی یک واژه با واژه‌های مختلف همان اقتضایی است که بافت زبانی برای انتقال معنا به مخاطب، آن را ایجاد می‌کند؛ زیرا از طریق هم‌نشینی همین واحدهای زبانی است که امکان انتقال مفاهیم هم‌نشین شده فراهم می‌شود» (صفوی،

۱۳۷۹: ۲۴۷). در شعر مولوی هم، این قاعده نمودار است. شاعر سعی می‌کند چند واژه مرتبط را کنار هم بیاورد تا مفاهیم ذهن مخاطب را احاطه نمایند و او با ربط دادن معانی هر واژه به هم‌دیگر، معنای اصلی را دریابد. ساقیا، شیرۀ عنقود، صبح، مستان، مست، مطربان، بادپیما، صافیان، دُرد، رقص، می، صباحی، باده و افشاندن، بیانگر سکری بودن مولوی در امر عشق‌ورزی و تصوف است:

ساقیا در نوش آور شیرۀ عنقود را یک به یک در آب افکن جمله تر و خشک را بلبلان را مست گردان مطربان را شیرگیر بادپیما، بادپیمايان خود را آب ده هم بزن بر صافیان آن دُرد دردانگیز را می میاور، زان بیاور که می از وی جوش کرد زان می‌ای کاندرجبل انداخت صد رقص‌الجمل هر صباحی عید داریم از تو خاصه این صبح برفشان چندانک ما افشانده گردیم از وجود	در صبح آور سبک، مستان خواب‌آلود را اندر آتش امتحان کن چوب را و عود را ... تا که درسازند با هم نغمۀ داوود را کوری آن حرص افزون‌جوی کم‌پیمود را هم بخور با صوفیان پالوده بی‌دود را آنک جوشش در وجود آورد هر موجود را زان می‌ای کاو روشنی بخشد دل مردود را کز کرم برمی‌فشانی باده موعود را تا که هر قاصد بیابد در فنا مقصود را (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۰۰-۹۹)
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

خر، خربنده، پالان، بیانگر عدم تعلق خاطر به جهان و مافیها است:

چو خر ندارم و خربنده نیستم ای جان
من از کجا غم پالان و کودبان ز کجا؟
(همان: ۱۲۸)

غلام، خواجه، آزاد و بنده، بیانگر قاعده‌ناپذیری عشق است:

غلام پیر شود خواجه‌اش کند آزاد
چو پیر گشتم از آغاز بنده کرد مرا
(همان: ۱۳۱)

بافت زبانی «متنی است که از پیوند کلمه‌ها، جمله‌ها و روابط واژگانی با هم پدید می‌آیند. سخن‌گو با پیوند شماری از جمله‌های زبان، یک بافت یا یک متن می‌سازد که بافت زبانی نامیده می‌شود. کلمه‌ها و جمله‌ها تنها درون این بافت زبانی معنا دار می‌شوند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۵۷). مولوی در غزلیات پیوسته از مؤلفه هم‌نشینی استفاده می‌کند تا جهان‌بینی عرفانی و عاشقانه خود را شرح دهد. این را از باهم‌آیی مجموعه‌ای از کلمه‌ها می‌توان دریافت.

ساقیا، باده، نوش، سبک‌خوار، خمار، خواب و مست، بیانگر گرایش‌های سکری مولوی در امر عشق‌ورزی و عرفان است:

ساقیا باده یکی کن چند باشد عربده باد را افزون بده تا برگشاید این گره بخل ساقی باشد آنجا یا فساد باده‌ها روی‌های زرد بین و باده گلگون بده باده‌ای داری خدایی بس سبک‌خوار و لطیف شمس تبریزی به دورت هیچ‌کس هشیار نیست	دوستان ز اقرار مست و دشمنان ز انکار مست باده تا در سر نیفتد کی دهد دستار مست هر دو ناهموار باشد چون رود رهوار مست زانک ازین گلگون ندارد بر رخ و رخسار مست زان اگر خواهد بنوشد روز صدخوار مست کافر و مؤمن خراب و زاهد و خمار مست (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۸۷)
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

با هم آمدن واژه‌ها در یک متن یا بیت، پیام خاصی را به مخاطب انتقال می‌دهد. در واقع گوینده می‌خواهد به مخاطب بگوید که منظور خاصی را در نظر دارد. «بررسی بافت زبانی ... مورد توجه معنی‌شناس است [؛ زیرا] با در نظر گرفتن بافت‌های زبانی واژه‌ها، قادر به تشخیص تفکیک معانی مختلف خواهیم بود» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۱). مولوی هم این‌گونه از واژه‌ها و ظرفیت‌های آن استفاده کرده است.

آفتاب، تابان، شعاع، مشتری، طالع، ماه و زهره، بیانگر نورانی بودن معشوق است:

آفتاب امروز بر شکل دگر تابان شده‌ست / در شعاعش همچو ذره جان من رقصان شده‌ست
مشتري در طالع‌ست و ماه و زهره در حضور / یار چوگان زلف مهرو میر این میدان شده‌ست
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۸۸)

زر، کان، معادن، نقره، گهر و گنج، بیانگر ارزشمندی وجود آدمی است:

تا نلغزی که ز خون راه پس و پیش‌ترست / آدمی‌دزد ز زردزد کنون بیشترست
گربزاندند که از عقل و خبر می‌دزدند / خود چه دارند کسی را که ز خود بی‌خبر است
خود خود را تو چنین کاسد و بی‌خضم مدان / که جهان طالب زر و خود تو کان زرست
که رسول حق‌الناس معادن گفته‌ست / معدن نقره و زرست و یقین پرگهرست
گنج یابی و درو عمر نیابی تو به گنج / خویش دریاب که این گنج ز تو برگذرست
(همان: ۱۹۳)

درخت، باغ و صبا، بیانگر عبادت کردن همه هستی و زنده‌انگاری مظاهر طبیعت است:

رقاص تر درخت درین باغ‌ها منم / زیرا درخت بختم و اندر سرم صباست
(همان: ۴۹)

شهان، شطرنج، خانه، مات و گریزخانه، بیانگر قدرت چیرگی مخاطب‌گوینده است:

زهی شهی که شهان بر بساط شطرنجست / به خانه خانه دوند از گریزخانه مات
(همان: ۲۱۶)

کشتی، دریا، سفر و لنگر، بیانگر تلاش سالک برای رسیدن به خود واقعی از طریق سفر معنوی و حقیقی است:

گاه چو کشتی بردم بر سر دریا به سفر / گاه مرا لنگ کند بندد بر لنگر خود
(همان: ۲۴۱)

خورشید، خاک، آسمان، گلنار، گلشن و بوستان، بیانگر تضاد میان معنویات و مادیات است:

خورشید که یافت خاک کویت / هرگز سر آسمان ندارد
گلنار چو دید گلشن جان / زین پس سر بوستان ندارد
(همان: ۲۹۰)

بت، بت‌پرست، مؤمن، سجود و جمال، بیانگر اتحاد جامعه انسانی و ایدئولوژی‌های دینی است:

بت و بت‌پرست و مؤمن همه در سجود رفتند / چو بدان جمال و خوبی بت خوش‌لقا درآمد
(همان: ۳۱۸)

شکار، تیر، قضا، کمان، بیانگر جبری بودن روزگار و خصومت طبیعت با آدمی است:

چه شکارست که این تیر قضا پرانست / و چنین نیست چرا بانگ کمان می‌آید؟!
(همان: ۳۳۰)

۳- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، دو مؤلفه «بافت زبانی» و «ساخت جمله» در غزلیات مولوی با رویکرد به آراء پالمر بررسی و تحلیل گردید و نتایج ذیل به‌دست آمد: یکی از مؤلفه‌های ساخت جمله، ترکیب‌پذیری معنایی بوده است. در این باره، مولوی با تشکیل چندباره گروه‌های اسمی و همراه کردن اسم‌ها و صفت‌ها سعی کرده است مفاهیم مورد نظر خود را بازتاب دهد. ذکر هسته و وابسته‌های پیشین و پسین این امکان را برای گروه‌سازی در غزلیات شمس فراهم آورده است. مولوی بر آن بوده است تا پس از ترکیب عناصر زبانی، معناهای مورد نظر خود را برای مخاطب مورد نظر خود شرح دهد. مؤلفه دیگر ساخت جمله، منطق گزاره‌ای است که در آن، محمول‌ها در خدمت ایدئولوژی و دیدگاه‌های شاعر به‌کار گرفته شده‌اند و موضوع‌ها نیز، معمولاً صفت‌ها و اسم‌هایی هستند که به مرید و مراد مولوی یعنی شمس تبریزی مربوط می‌شوند. در واقع، او موضوع‌ها را به‌گونه‌ای

در منطق گزاره‌ای خود قرار می‌دهد که مخاطب با شنیدن و دیدن آن، شمس‌الدین را به یاد می‌آورد. ذکر چند موضوع برای یک محمول در منطق گزاره‌ای بدین معناست که مولوی تمایل وافری به وصف شمس دارد و قضایای مندرج در غزلیات شمس، حول محور این شخصیت شکل می‌گیرد. همچنین، به نظر می‌رسد که تعدد موضوع‌ها به معنای نشانه‌ای از قلیان هیجانات درونی شاعر و اولویت داشتن عنصر عاطفه بر معنی در شماری از غزل‌هاست.

مؤلفه دیگر ساخت جمله، واقعیت تحلیلی و ترکیبی است که در ارتباط آن، مولوی در قریب به اتفاق موارد از واقعیت ترکیبی استفاده کرده است؛ زیرا سویه‌های فکری او با آنچه از طریق واژه‌ها انعکاس پیدا می‌کند، در تضادی آشکار قرار دارد. به عبارت دیگر، این تناقض‌های فکری مولوی با باور غالب جامعه در واژه‌ها منعکس می‌شود و مخاطب با خواندن این جمله‌ها و شنیدن آن، مرز بین واقعیت تحلیلی و ترکیبی را فراموش می‌کند. قدرت زبان مولوی به اندازه‌ای است که برای مثال، هرگاه از احساسات خود نسبت به شمس تبریزی سخن می‌گوید، اغراق و بزرگ‌نمایی کرده و از رویکردی استعاری و تشبیهی استفاده می‌کند. همین ویژگی، واژه‌های درون یک جمله را گاهی ناهماهنگ و نامتجانس نشان می‌دهد که این امر بیانگر چیرگی واقعیت ترکیبی بر واقعیت تحلیلی در غزلیات شمس است. همچنین، زبان عرفان و تصوف هم، رموز و پیچیده و غامض است. در نتیجه، مولوی گاهی تحت تأثیر این زبان قرار می‌گیرد و کلام او واقعیت ترکیبی می‌نماید. در حالی که بروز چنین اتفاق زبانی به دلیل ماهیت زبان عارفانه است که همیشه از هنجارهای معمول زبانی پیروی نمی‌کند.

مهم‌ترین عنصر در بافت زبانی غزلیات، هم‌نشینی بوده است. واژه‌ها در یک یا چند بیت کنار هم قرار گرفتند و در اثر این باهم‌آیی بخشی از منظومه فکری مولوی به مخاطب انتقال داده شده است. شاعر گاهی با کنار هم آوردن صفت و موصوف، گاهی با هم‌نشینی مضاف و مضاف‌الیه و ... سعی کرده است در فرایند هم‌نشینی تنوع ایجاد کند. مولوی در غزلیات شمس، از این شگرد بهره گرفته و گفتمان‌های عرفانی، اخلاقی، دینی و غنایی مورد نظر خود را شرح داده است. خوشه‌های واژگانی که کنار هم قرار می‌گیرند، بافت زبانی را به سمت‌وسویی سوق می‌دهند که مولوی در نظر دارد. بر این اساس، زمانی که از مسائل شناختی و معرفتی سخن می‌گوید، باهم‌آیی واژه‌ها اصطلاحات عرفانی نمود دارد یا زمانی که از عواطف و هیجانات خود نسبت به شمس حرف می‌زند، بسامد واژه‌های عاشقانه قابل تأمل است.

منابع

کتاب‌ها

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۸۸)، از نشانه‌های تصویری تا متن (به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری)، چاپ دهم، تهران: مرکز.
- ۲- اختیار، منصور، (۱۳۴۸)، معنی‌شناسی: گنجینه زبان آموزی و زبان‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳- باطنی، محمدرضا، (۱۳۷۱)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران: امیرکبیر.
- ۴- پالمر، فرانک، (۱۳۸۵)، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کوروش صفوی، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
- ۵- دیرک، گیررتس، (۱۳۹۳)، نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: مهارت (دانشگاه علامه طباطبایی).
- ۶- رحیمی، سیما، (۱۳۹۹)، معنای تمثیلی در مثنوی مولوی: معناشناسی شناختی تمثیل‌های مثنوی بر اساس نظریه ذهن، تهران: بید.
- ۷- صفوی، کوروش، (۱۳۷۹)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر.
- ۸- فتوحی، محمود، (۱۳۹۱)، سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها؛ روش‌ها، تهران: سخن.
- ۹- فضیلت، محمود، (۱۳۸۵)، معناشناسی و معنا در زبان و ادبیات، کرمانشاه: انتشارات طاق بستان.

۱۰- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۳)، کلیات شمس (دیوان کبیر)، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

مقالات

- ۱- آل‌بویه لنگرودی، عبدالعلی و نظری، علیرضا، (۱۳۹۱)، «هم‌آیی واژگان و نقش آن در انسجام خطبه‌های نهج‌البلاغه»، مجله ادبیات دینی، سال ۱، شماره ۳: ۲۵-۴۶.
- ۲- بخشی، علی و ادیسی، هادی و صائینی، محمدحسین و مرادی، حسین، (۱۳۹۹)، «بررسی و تحلیل مفهوم تیسیر در مثنوی معنوی و غزلیات شمس از مولانا و مقایسه آن با آراء فقه اسلامی»، فصل‌نامه جستارنامه ادبیات تطبیقی، سال ۴، شماره ۱۴: ۱۶۰-۱۴۰.
- ۳- رسولی، پگاه و اوجاق‌علیزاده، شهین و امامی، فاطمه، (۱۴۰۱)، «تحلیل نشانه- معنانشناختی حکایت طوطی و بازرگان از مثنوی معنوی مولانا»، فصل‌نامه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱۴، شماره ۵۳: ۲۹۴-۳۱۳.
- ۴- روانبخش، مهناز و اوجاق‌علیزاده، شهین و امامی، فاطمه، (۱۴۰۲)، «واکاوی نشانه معنانشناسی مثنوی معنوی در حکایت مرد بغدادی»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۱۹، شماره ۷۳: ۱۳۱-۱۰۹.
۱۴. محل‌مانی، احمد و ابراهیمی‌اوزینه، ابوالفضل و نریمانی، سوسن، (۱۴۰۲)، «بررسی تطبیقی دو مفهوم جبر و اختیار با تأکید بر مثنوی معنوی مولانا و اشعار عطار»، فصل‌نامه جستارنامه ادبیات تطبیقی، سال ۷، شماره ۲۵: ۲۷۱-۲۴۳.
۱۵. محمدی، یدالله و گرجی، مصطفی و پارسا، احمد، (۱۳۹۴)، «نشانه‌شناسی غزلی از مولانا»، مجله مطالعات عرفانی، شماره ۲۱: ۱۸۰-۱۴۷.